

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

عرض کردیم که در این نزاعی که مطرح شده که آیا اوامر و نواهی به طبایع تعلق دارد یا به افراد؟ کلمات بزرگان در خود عنوان این نزاع مضطرب هست. و در اینکه مقصود از این نزاع چیست احتمالات متعددی وجود دارد، در بحث دیروز سه احتمال را عنوان کردیم و بحث کردیم.

احتمال چهارم که این احتمال در کلمات بزرگانی مانند مرحوم محقق اصفهانی در نهاییه الدرایه در جلد دوم آنجا ایشان عنوان فرمودند و بعد از ایشان بعضی از تلامذه بزرگ ایشان مثل مرحوم آقای خوئی (قدس سره) تبعیت کردند و آن این است که مقصود از اینکه آیا اوامر به طبایع تعلق پیدا می کند یا افراد برمی گردد به آن نزاعی که در منطق و در فلسفه عنوان شده و آن این است که آیا کلی طبیعی در عالم خارج وجود دارد یا خیر؟

کسانی که می گویند کلی طبیعی در عالم خارج وجود دارد اینها می گویند اوامر به طبایع تعلق پیدا می کند و کسانی که می گویند کلی طبیعی در عالم خارج وجود ندارد اینها قائل هستند به اینکه اوامر و نواهی به افراد تعلق پیدا می کند.

حالا برای روشن شدن این فرمایش این بزرگان اینجا باید به عنوان مقدمه چهار مطلب روشن باشد: مطلب اول این است که هیچ کسی قائل نیست به اینکه اوامر و نواهی به خود این وجودی که الان در خارج موجود است تعلق پیدا می کند، یعنی کسانی که می گویند اوامر به افراد تعلق پیدا می کند قطعاً مرادشان این وجود معین موجود در عالم خارج نیست، چرا؟ برای اینکه به تعبیری که رایج بین اصولیین است می گویند خارج ظرف برای سقوط تکلیف است، وقتی که مکلف این عمل را در خارج آورد و در خارج وجود پیدا کرد این وجود خارجی معین می شود مسقط برای تکلیف و برای امر مولی پس این يك مطلب که کسانی که می گویند اوامر به افراد تعلق پیدا می کند مقصودشان از این فرد این وجود خارجی است معین نیست.

مطلب دوم کسانی که می گویند اوامر به طبایع تعلق پیدا می کند آنها مقصودشان طبیعت و ماهیت با قطع نظر از وجود در عالم خارج نیست، حالا اگر يك طبیعتی اصلاً در عالم خارج وجود پیدا نمی کند یا وجود پیدا نکرده این طبیعت در اینجا مقصود نیست، چرا؟ برای اینکه طبیعت با قطع نظر از وجود در عالم خارج يك امر ذهنی است و اموری که عنوان ذهنی محض را دارند اصلاً قابلیت تعلق امر را ندارند، مولی نمی تواند بگوید آن طبیعت ذهنیه این متعلق برای مطلوب من هست و متعلق برای امر قرار بگیرد. پس این هم مقدمه دوم که کسانی که می گویند اوامر به طبایع تعلق پیدا می کند به طبیعت با قطع نظر از وجود در عالم خارج مقصودشان نیست.

مقدمه سوم

این است که ما وقتی که می گوئیم در عالم خارج طبیعی وجود دارد، کسانی که می گویند کلی طبیعی در عالم خارج موجود است باز مقصودشان این نیست که در عالم خارج يك چیزی وجود دارد که ینطبق علی کثیرین همانطوری که کلی در عالم ذهن

انطباق بر افراد کثیره دارد در عالم خارج هم کسانی که می خواهند بگویند طبیعی وجود دارد بگویند در عالم خارج هم ما یک کلی طبیعی منطبق بر کثیرین در عالم خارج داریم، چرا چنین چیزی نمی تواند باشد برای اینکه خارج ظرف برای تشخیص است. ظرف برای جزئیت است. اصلاً چیزی به عنوان کلی بخواند در خارج باشد و منطبق بر کثیرین باشد چنین چیزی ما نداریم و امکان ندارد، این هم مقدمه سومی که در اینجا بیان می شود.

مقدمه چهارم این است که اگر کسی قائل بشود به اینکه کلی طبیعی در عالم خارج وجود دارد همانطوری که در مقدمه سوم گفتیم مقصود یک چیزی که منطبق بر کثیرین باشد نیست، در این مقدمه چهارم می گوئیم مقصود یک چیزی که مابین با وجود افراد هم باشد نیست، نمی خواهیم بگوئیم که آقا در عالم خارج یک چیزی هست به عنوان کلی طبیعی این یک وجود دارد اما افراد هر کدام یک وجود دیگری دارند.

حالا بعد از اینکه این چهار مطلب به عنوان مقدمه ذکر شد در منطق و فلسفه این نزاع را دارند که آیا کلی طبیعی بعد از اینکه می آیند می گویند ما کلی سه قسم داریم کلی عقلی و منطقی و طبیعی می گویند آیا کلی طبیعی در عالم خارج وجود دارد یا اینکه در عالم خارج وجود ندارد، خوب اینجا بحث های خیلی زیادی شده برخی معتقدند که اصلاً کلی طبیعی در عالم خارج وجود ندارد به هیچ نحوی، کلی طبیعی هم مثل کلی عقلی جایگاه او فقط ذهن است.

اما گروه دیگر قائل هستند به اینکه کلی طبیعی در عالم خارج موجود است، خوب حالا که می گویند در عالم خارج موجود است اینها باز دو دسته شدند و دو گروه شدند برخی قائل هستند به اینکه کلی طبیعی وجودش عین وجود افرادش است، یعنی ما در عالم خارج از این وجودی که موجود است می گوئیم این وجوب به یک اعتبار وجود طبیعی و به یک جهت و اعتبار دیگر می گوئیم وجود لافراد برخی می گویند نه ما که می گوئیم کلی طبیعی در عالم خارج موجود است، «الحق ان الکلی الطبیعی موجود» اما نه خودش به وجود افراد، یعنی وقتی که می گوئیم کلی طبیعی موجود است خودش موجود نیست اما افرادش در عالم خارج وجود دارند، آمدند گفتند این چنین که حالا ما نمی خواهیم وارد بحث این بحث فلسفی مفصل بشویم که یک بحث مهمی هست.

حتی در میان فلاسفه غرب هم این بحث مطرح است و اینچنین نیست که فقط در بین فلاسفه اسلامی مطرح باشد که اصلاً فلاسفه غربی قائل هستند به اینکه کلی فقط یک لفظ است حتی معنا هم ندارد، مفهوم هم ندارد که خوب این یک آثار مهمی هم دارد در پیش آنها ما یعنی اینجا روی این مبنا که اگر آمدیم گفتیم کلی طبیعی در عالم خارج موجود است این یک، و وجودش اینچنین نیست که بگوئیم به وجود افراد است، بلکه متحد با وجود فرد است، یعنی این وجود در عالم خارج از یک جهت می توانیم اسناد بدهیم به خود طبیعت بگوئیم وجود للانسان، این زید موجود در عالم خارج بگوئیم وجود للانسان حقیقتاً و وجوداً للفرد این هم باز اسنادش اسناد حقیقی است.

به جای اینکه بگوئیم زید موجود اگر آمدیم گفتیم الانسان موجود این هم درست است کسانی که می گویند کلی طبیعی در عالم خارج موجود است اینها می گویند همانطوری که اسناد وجود به این فرد یک اسناد حقیقی است، اسناد همین وجود به طبیعت هم یک اسناد حقیقی است، ما می توانیم بگوئیم زید موجود حقیقتاً به جای این می توانیم بگوئیم الانسان یعنی طبیعت الانسان موجود آن هم حقیقتاً، اسناد، اسناد حقیقی است آنهایی که می گویند کلی طبیعی در عالم خارج وجود ندارد آنها می گویند در اینجا می گویند که زید در عالم خارج است فقط ما اسناد حقیقی را نسبت به فرد می توانیم بدهیم بگوئیم زید موجود حقیقتاً، اما این وجود را اگر بخواهیم اسناد بدهیم به طبیعی بگوئیم الانسان موجود فی الخارج این دیگر اسناد اسناد حقیقی نیست این اسناد می شود اسناد مجازی.

اینها فرمودند که کسانی که در این بحث البته حالا اینجا یک جزئیات دیگری هم در کلمات بزرگان هست که حالا ما بیایم در اینجا این بحث را مطرح بکنیم که خود افراد در خارج تمایزشان بالوجود است یعنی اینی که زید را از عمرو جدا می کند ما به الامتیاز اینها وجود است و باز اینی که زید و عمرو را از آن ما می آیم یک مفهوم موجود از اینها انتزاع می کنیم نتیجه این می شود ما به الاشتراك اینها هم وجود است، اصلاً در فلسفه اثبات می کنند که مصادیق و افراد در ما به الامتیاز و ما به الاشتراك

مشترك هستند، يعني ما به الامتيازشان وجود است، ما به الاشتراكشان هم عنوان وجود را دارد، ما به الاشتراك بر مي گردد به طبيعي و ما به الامتياز برمي گردد به افراد.

حالا ما وارد اين جزئيات لزومي ندارد ديگر بشويم و بحث را تطويل بدهيم فقط اين را به عنوان توضيح براي اين نظريه داريم عرض مي كنيم كه كساني كه قائل هستند كه كلي طبيعي در عالم خارج موجود است اين يك، و وجودش عين وجود فرقتش هست اين دو، نه اينكه بگويم يك وجودي مابين با وجود فردش دارد.

در خود منطق ملاحظه فرموديد تحقيق اين است كه مي گويند نسبت كلي طبيعي به افراد آنچه كه آن رجل همداني گفته كه نسبت اب به ابنا كثيره است نيست، بلكه نسبت نسبت آباء به ابنا است، نسبت وقتي نسبت آباء به ابنا شد يعني اين زيد در عالم خارج هم وجود كلي طبيعي است هم وجود فرد است، عمرو هم وجوب كلي طبيعي است هم وجود فرد است، بكر همينطور تمام اينها عنوان وجودات متعدده از كلي طبيعي در عالم خارج است، آنهايي كه مي گويند كه كلي طبيعي در عالم خارج موجود است، و وجودش هم عين وجود فرد است در اين بحث قائل مي شوند به اينكه اوامر به طبائع تعلق پيدا کرده، آنهايي كه مي گويند كلي طبيعي در عالم خارج موجود نيست، اين يك.

يا اگر هم مي گويند موجود است مثلاً مي گويند غير وجود افراد است اينها قائل مي شوند به اينكه اوامر و نواهي به افراد تعلق پيدا مي كند آمدند اين نزاع را يعني نزاعي كه در علم اصول مطرح شده متفرع كردند بر اين نزاع فلسفي و گفته اند من يقول به امكان وجود كلي طبيعي در خارج اين حتماً مي گويند اوامر به طبائع تعلق پيدا مي كند و من يقول به عدم امكان وجود طبيعي در خارج اين مي گويد اوامر و نواهي به افراد تعلق پيدا مي كند.

در اينجا اولين مطلبي كه وجود دارد اين است كه خوب حالا آيا ثمره اي هم بر اين مترتب مي شود يا نه؟ اين گروه كه آمدند نزاع را مبتني بر اين مسأله فلسفي كردند گفتند نه آقا ثمره اي هم بر اين بحث مترتب نيست، چرا؟ گفته اند بنا بر اينكه ما بگويم اوامر به افراد تعلق پيدا مي كند چون طبق يكي از اين مقدماتي كه ما آمديم بيان كرديم مراد از فرد، فرد موجود در عالم خارج نيست، مراد از فرد در اينجا چيست؟ مراد از فرد در اينجا يعني حصه اي از كلي طبيعي كه همراه با مشخصات و لوازم است و اين حصه، حصه غير معين است (خوب اينجا را دقت بفرماييد).

اگر كساني كه قائل هستند به اينكه اوامر به طبائع تعلق پيدا مي كند مي گوييم مولي وقتي طبيعت صلاحه را اراده فرموده اينجا عقل شما را مخير مي كند كه هر مصداقي را خواستيد انجام بدهيد و در نتيجه تخيير بين افراد مي شود تخيير عقلي اگر آمديم گفتيم كه اوامر به افراد تعلق پيدا مي كند اينجا هم باز مي گويند تخيير، تخيير عقلي است، چرا؟ اگر مراد از تعلق اوامر به افراد اين فرد معين در عالم خارج بود، خوب فرد معين در عالم خارج ديگر تخيير معنا ندارد.

و اصلاً گفتيم اين محال است چون فرد معين مسقط تكليف است، خارج ظرف سقوط تكليف است، پس بايد چه مراد باشد، مراد از تعلق اوامر به افراد يعني به حصه كه حصه يعني همان كلي طبيعي مقيد به يك قيدي ديروز هم شعرش را خوانديم و الحصه كلي مقيداً يجبي، حصه عنوان كلي را دارد با يك قيدي يعني برزخ بين كلي و آن فرد معين خارجي را به او مي گويند حصه، حصه همان كلي است، اما مقيد به مشخصات و عوارض منتهي اينش غير معين است هر مشخصه اي هر عوارضي مي خواهد باشد لذا مي شود اين حصه قابل تطبيق بر مصاديق متعدده، پس كساني هم كه مي گويند اوامر تعلق پيدا مي كند به افراد اين افراد بر ميگردد (روي اين بياني كه گفتيم) به حصه، حصه هم تخيير عقلي دارد بين مصاديق متعدده.

لذا فرمودند اصلاً ولو اينكه ما بگويم اين نزاع اصولي مبتني بر آن نزاع فلسفي است، اما چون نتيجه هر دو قول مي شود تخيير عقلي لذا اصلاً اين نزاع ثمره اي بر او مترتب نمي شود. حصه يك مقدار محدودتر از طبيعت است، نه، حصه همين است شما هر حرفي راجع به طبيعي زديد راجع به حصه هم بايد بزنيد، اگر شما هر حرفي راجع به طبيعي زديد راجع به حصه هم مي زنيد منتهي اين حصه تقريباً آن طبيعي است كه آمده مقيد شده (حالا من اشكال اين را الان عرض مي كنم تا اينجا نقل قول گفتيم) اين خلاصه فرمايش آقايان.

اینجا چند نکته وجود دارد: يك نکته این است که این نزاع در علم اصول در صورتی می تواند مبتنی بر آن نزاع فلسفی باشد که مراد از طبایع در اینجا همان کلی طبیعی باشد، اگر گفتیم وقتی اصولی می گوید آیا اوامر به طبایع تعلق پیدا می کند مراد از این طبیعت یعنی همان کلی طبیعی آنوقت می گفتیم خیلی خوب مانعی ندارد در کلی طبیعی اختلافی که در عالم خارج موجود است یا موجود نیست این نزاع را بیاوریم مبتنی کنیم بر آن نزاع فلسفی، در حالیکه مراد از طبایع در اینجا یعنی عناوین کلیه یعنی وقتی که می گوئیم صلی آیا وجوب به عنوان کلی صلا تعلق پیدا کرده یا به صلا خارجي و با مشخصات که از آن تعبیر به افراد می کنیم اصلاً بحث طبیعی و مصداق طبیعی در اینجا اصلاً مطرح نیست تا ما بیاویم این نزاع را مبتنی بر آن نزاع فلسفی نکنیم. عناوین انتزاعیه، عناوین اختراعیه، عنوان صلا يك عنوان طبیعی که نیست طبیعی که در باب کلی طبیعی می گویند یعنی آنی که جنس و فصل دارد.

انسان جنس دارد فصل دارد، از انواع است اما اینی که اینجا در اصول می گویند یعنی عناوین کلیه این عناوین می شود انتزاعیه باشد، می شود اختراعیه باشد، می تواند آن عناوین هم باشد، اگر مولی گفت جئنی بانسان آن هم داخل در این بحث هست، و لیکن بحث منحصر به آن کلی طبیعی نیست؛ این اولاً.

ثانیاً و نکته دوم اینکه (به نظر من این ثانیاً مهمتر از اولاً باشد) حالا فرضنا که ما بیاویم بگوئیم که این بحث مرتبط به آن بحث است، خوب سوال این است اگر کسی آمد گفت کلی طبیعی در عالم خارج موجود است چه ملازمه ای دارد که بگوید اوامر به طبایع تعلق پیدا کرده، بله. اگر کسی گفت کلی طبیعی در عالم خارج وجود ندارد، این لا محال باید بگوید اوامر به افراد تعلق دارد این را ما قبول می کنیم. یعنی در این قسمت ملازمه هست کسی که می گوید طبیعی در عالم خارج نیست، این الا و لابد باید بگوید اوامر به افراد تعلق دارد، اما آنطرف قضیه چه ملازمه ای است که اگر کسی آمد گفت کلی طبیعی در عالم خارج موجود است، امکان وجود دارد، حتماً باید ملتزم بشود به اینکه اوامر به طبایع تعلق پیدا کرده، هیچ ملازمه ای وجود ندارد فقط در آنطرفش ملازمه ملازمه قهریه است. این هم اشکال دوم.

اشکال سوم این است که بالاخره شما بیاوید برای ما معنای فردیت را روشن کنید وقتی انسان مراجعه می کند به کلام مرحوم آخوند در کفایه و بعضی دیگر از کلمات آنها فردیت را همین مشخصات خارجی ما می فهمیم در حالیکه شما آمدید فردیت را يك معنای دیگری کردید فردیت را می بردی روی حصه بعد هم می گوئید این حصه قابل انطباق بر مصادیق متعدده است برمی گردانید به تخییر عقلي. به عبارت اخري اشکال سوم این است. اینی که شما آمدید می گوئید مساله روی هر دو قول به تخییر عقلي بر می گردد این متفرع بر این است که شما فردیت را خودتان يك معنای دیگری برایش کردید، آمدید برای فردیت يك معنایی کردید، که آن نتیجه تخییر عقلي را دارد در حالیکه عرض کردم مرحوم آخوند فردیت را اینطور معنا کرده می گوئیم آقا از شما سوال می کنیم شما که می گوئید اوامر به افراد تعلق پیدا می کند جناب آقای آخوند مقصود شما از افراد چیست؟ می فرماید یعنی این مشخصات و این خصوصیات داخل در مقصود مولی است داخل در مقصود آمر است، در حالیکه شما آمدید در اینجا برای فردیت يك معنای دیگری کردید، لذا این بیان و این احتمال هم باطل است. يك بیان از مرحوم نائینی مانده و يك بیان هم از مرحوم امام (رضوان الله علیه) که این را فردا عرض می کنیم و این بحث را تمام می کنیم.